



## Decision

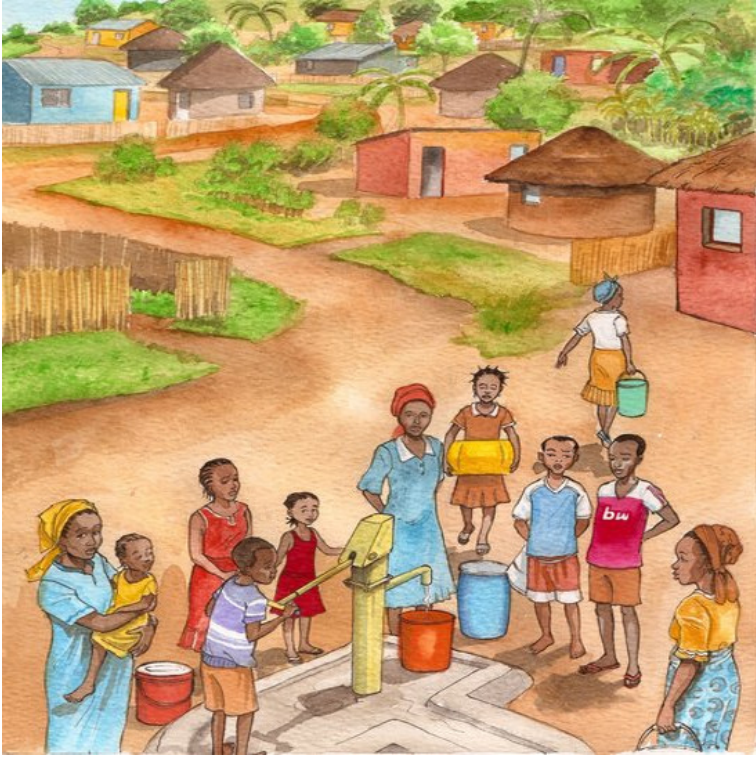
 Ursula Nafula

 Vusi Malindi

 Marzieh Mohammadian Haghighi

 2

 فارسی  / English



دِهگده ي مَن مُشکلاتِ زيدي داشت. ه مَجبور بوديم که براي بُردنِ  
آب از يک لوله در يک صَف طولاني ځيستم.

...

My village had many problems. We made a  
long line to fetch water from one tap.

ه منتظر بخشش غذا از طرف دیگران بودیم.

...

We waited for food donated by others.



ه درِ خانه هههن را به خَطِرِ دُزدان زود قُفل می کردیم.

...

We locked our houses early because of  
thieves.



خیلی از بچه ه از مدرسه محروم می‌ه‌نند.

...

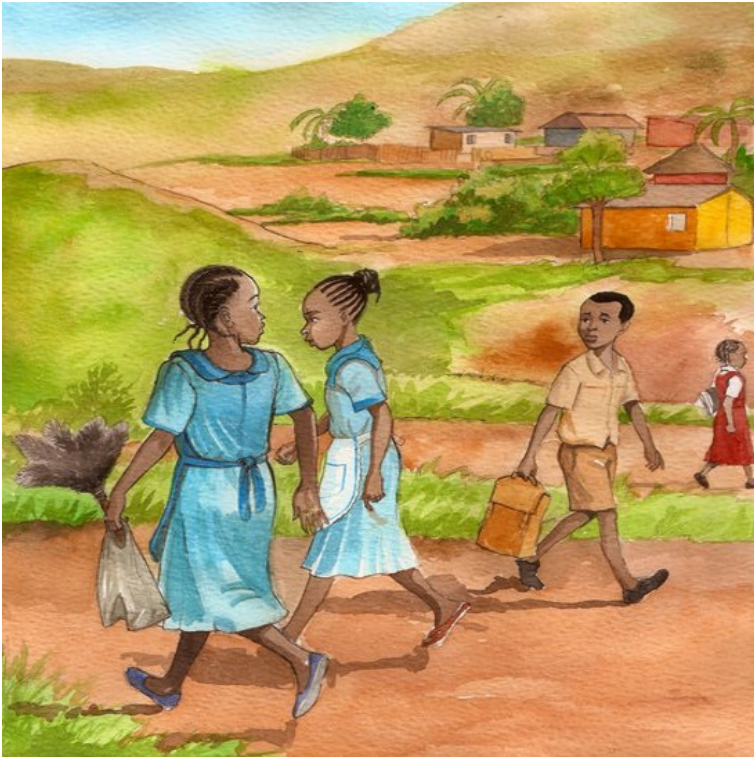
Many children dropped out of school.

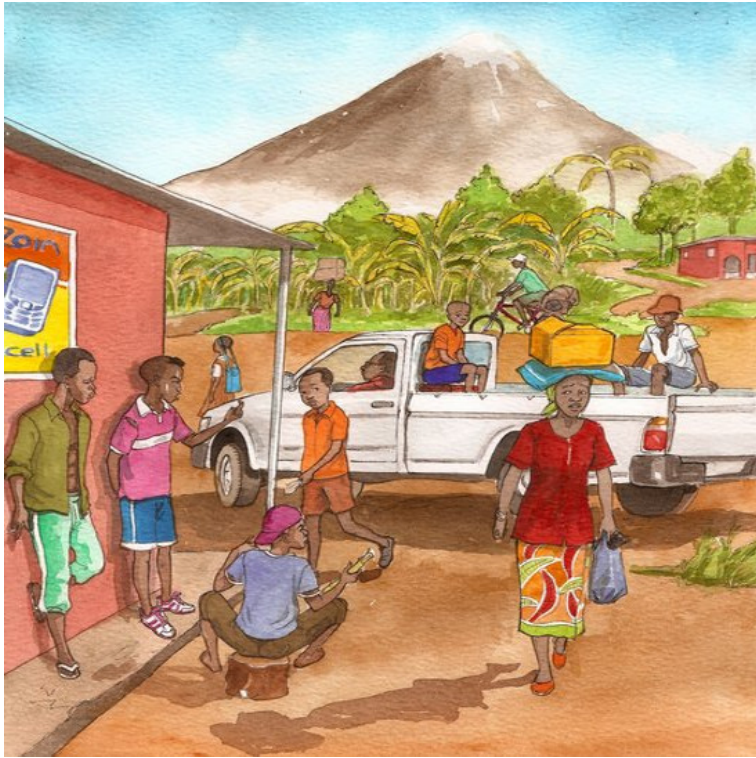


دُخترانِ جَوان به عُنوانِ پيشخِدمَت در روستاهي ديگر گر  
مي گَرَدَنَد.

...

Young girls worked as maids in other villages.





پسّرانِ جوانِ در اطرافِ دهگده پرسیه می زدنند در حالیکه دیگران  
روی زمین هی کتورزی مردم گر میگردند.

...

Young boys roamed around the village while  
others worked on people's farms.

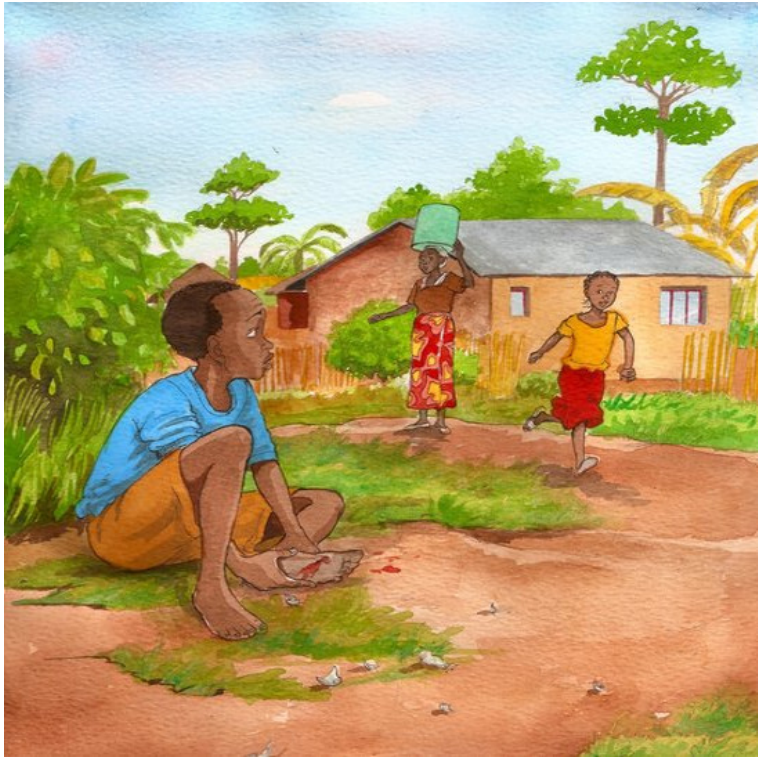


وَقْتِي كَهْ جِدْ مِي وَزِيد، كَغْذَهِي بَطِيلَه رُوِي دِرْخَتْنِ وَ جِصْرَه  
أُويزَان مِي شُدْنَد.

...

When the wind blew, waste paper hung on  
trees and fences.





گاهی اوقات به خطر خُرده شیشه هپی که از روی بی احتیاطی  
روی زمین ریخته شده بود دست و پپی مردم دُچر بُریدگی  
می شد.

...

People were cut by broken glass that was  
thrown carelessly.

پک روز، آب لوله خُشک شد و ظرفهہی آب ہ خلی ہند.

...

Then one day, the tap dried up and our containers were empty.





پَدْرَم بَه تَك تِكِ خَنَه هَرَفَت وَ اَز مَرْدُم خَواسْت كِه دَر جَلِسِه ي  
دِهْگَدِه شِرْكَت كُنَنْد.

...

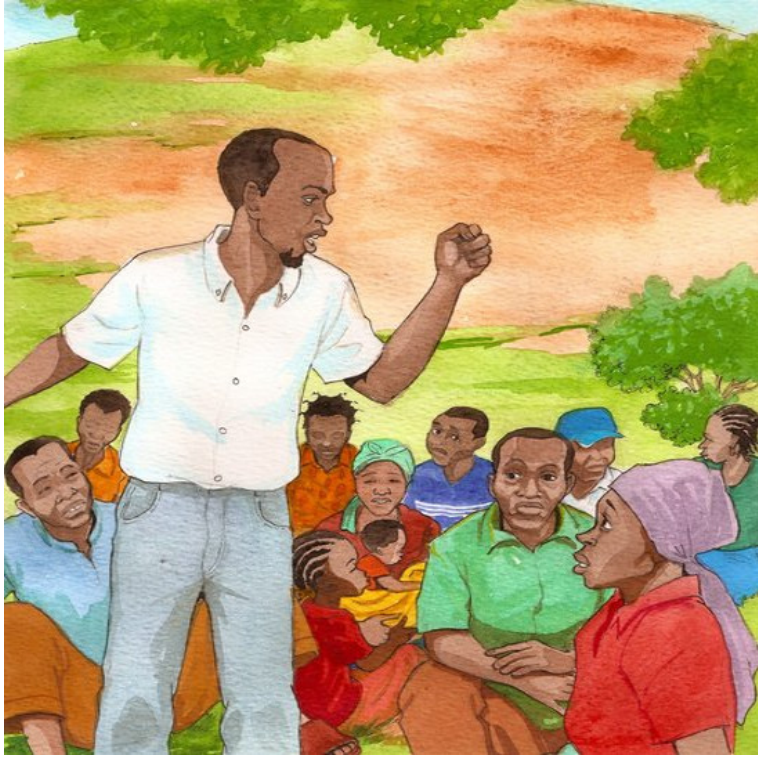
My father walked from house to house asking people to attend a village meeting.

مردم زیر یک درخت بزرگ جمع شدند و گوش کردند.

...

People gathered under a big tree and listened.





پَدْرَم ايسدَد وَ كُفْت: ه نيز داريم كه د هم گر كُنيم د بتوانيم  
مُشِكَلَتِهِن را حل كُنيم.

...

My father stood up and said, "We need to work together to solve our problems."



جوهي هشت بده، روي پک گنده ي درخت نيشسته بود و داد زد:  
من می توانم در نظافت کردن کمک کنم.

...

Eight-year-old Juma, sitting on a tree trunk  
shouted, "I can help with cleaning up."



پڪ ختم گُفت: زَنه مي تَوَانَد دَرگشتنِ مَحصولاتِ غَذايي بِمَن  
هَمراهي كُنند.

...

One woman said, "The women can join me to grow food."

مرد دیگر ایستاد و گفت: مرده می توانند چه بکنند.

...

Another man stood up and said, "The men will dig a well."







همه د یک صدا فرید زدیم: هدید زندگین را تغییر دهیم. از آن  
روز به بعد همگی د هم کر کردیم مشکلاتهن را حل کنیم.

...

We all shouted with one voice, "We must change our lives." From that day we worked together to solve our problems.



# Global Storybooks


[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

تصميم

## Decision

 Ursula Nafula

 Vusi Malindi

 Marzieh Mohammadian Haghghi (fa)

